



## Res. Article

**The Reflection of Absurdism in the Works of Gholamhossein Sa'edi****Zahra Saadatynia**<sup>\*1</sup>

Assistant Professor, Persian Language and Literature, Robat Karim, Islamic Azad University, Robat Karim, Iran

**Raziye Fuladi Sepehr**<sup>2</sup>

Assistant Professor, Persian Language and Literature, West Tehran, Islamic Azad University, Tehran, Iran

**Received:** 01/01/2020**Accepted:** 03/03/2020**Abstract**

Absurdism is one of the most effective movements in the contemporary Persian fiction. This process has affected parts of contemporary Persian story with elements such as despair and depression, feeling emptiness and futility, death and the lack of identity. The veins of this kind of thinking are evident in the works of some contemporary story writers, such as, Sadegh Hedayat, Bahram Sadeghi and Sadegh Choubak who noted that their major works reflect the Absurd thoughts. Gholamhossein Sa'edi is also one of the writers whose works reveal clearly the prevailing atmosphere of society as well as Persian writing in the forties. The evaluation of his works explains the manifestations of the current of futility in the contemporary stories. The present study examines the components of Absurdity in Sa'edi's works. For this purpose, the series of stories: "vahemehaye bi nam o neshan, shabneshinie bashokoo, azadaran e bayal and tars o larz" were analyzed and analyzed. Some of the components of Absurdism in his works are prominent and they can be found in any collection in the various degrees. All of these works include the void fears, entangles and psychological problems, hopelessness and death-thinking.

**Keywords:** Absurdism, Contemporary Fiction, Sa'edi, Futility, Death-thinking.

---

**1. Corresponding Author's Email:****2. Email:**

saadatynia@yahoo.com

raziyesepehr@yahoo.com



پژوهشنامه ادبیات داستانی، دانشگاه رازی  
دوره نهم، شماره ۱، بهار ۱۳۹۹، صص ۷۷-۶۱.

## بازتاب عبث‌گرایی در آثار غلامحسین ساعدی

### زهرا سعادت‌نی‌نیا<sup>۱</sup>

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد رباط کریم، دانشگاه آزاد اسلامی، رباط کریم، ایران

### راضیه فولادی سپهر<sup>۲</sup>

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران غرب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۱۳

دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۱۱

### چکیده

عبث‌گرایی (ابسوردیته) از جمله جریان‌های تأثیرگذار بر داستان‌نویسی معاصر فارسی است. این جریان، با مؤلفه‌هایی چون یأس و نومیدی، احساس پوچی و بیهودگی، مرگ و بی‌هویتی، بخشی از داستان معاصر فارسی را تحت تأثیر خود قرار داده است. رگه‌هایی از این نوع تفکر، در آثار برخی داستان‌نویسان معاصر مشهود است. از جمله این نویسندگان می‌توان به صادق هدایت، بهرام صادقی و صادق چوبک اشاره کرد که تفکرات عبث‌گرایانه در بخش عمده‌ای از آثار آنان بازتاب یافته است. غلامحسین ساعدی نیز یکی از نویسندگانی است که آثار او به روشنی فضای حاکم بر جامعه و نیز داستان‌نویسی فارسی در دههٔ چهل را نمایان می‌سازد. ارزیابی آثار او، تبیین‌کنندهٔ نمودهای جریان عبث‌گرایی بر فضای داستان معاصر است. پژوهش حاضر، به بررسی مؤلفه‌های عبث‌گرایی در آثار ساعدی می‌پردازد. به این منظور، مجموعه داستان‌های *واهمه‌های بی‌نام و نشان*، *شب نشینی باشکوه*، *عزاداران بیل و ترس و لرز*، بررسی و تحلیل شده است. برخی از مؤلفه‌های عبث‌گرایی در آثار او حضوری پررنگ دارند و در هر مجموعه‌ای، با درجات مختلف، قابل مشاهده‌اند. آنچه در تمامی این آثار به چشم می‌خورد، عبارت است از ترس و هراس مبهم، گرفتاری‌ها و مشکلات روانی، ناامیدی و مرگ‌اندیشی.

**کلیدواژه‌ها:** عبث‌گرایی، داستان معاصر، ساعدی، بیهودگی، مرگ‌اندیشی.

## ۱. مقدمه

غلامحسین ساعدی در (۱۳۱۴ ه.ش) در تبریز به دنیا آمد. پس از طی تحصیلات مقدماتی، در (۱۳۳۴ ه.ش) به دانشکده پزشکی راه یافت. از همین دوران، نخستین تجربه‌های خود را در زمینه داستان کوتاه آغاز کرد. او که با نام مستعار «گوهر مراد» نویسندگی خود را آغاز کرده بود، نخستین مجموعه داستان خود را با عنوان *شب نشینی با شکوه* در (۱۳۳۹ ه.ش) منتشر ساخت. دیگر آثار او در حوزه داستان عبارتند از: *عزاداران بیل* (۱۳۴۴)، *زندیل* (۱۳۴۵)، *واهمه‌های بی نام و نشان* (۱۳۴۶)، *ترس و لرز* (۱۳۴۷) و *گور و گهواره* (۱۳۵۶). در واقع ساعدی مهم‌ترین داستان‌هایش را از (۱۳۴۰ ه.ش) به بعد منتشر می‌کند. او علاوه بر داستان، در زمینه نمایشنامه‌نویسی نیز از چهره‌های برجسته به شمار می‌رود. نمایشنامه‌هایی چون *پروراندان*، *آی با کلاه* و *آی بی کلاه*، *بام‌ها و زیر بام‌ها*، *بهترین بابای دنیا و جانشین*، از جمله نمایشنامه‌های اوست. ساعدی از جمله داستان‌نویسانی است که در آثار او رگه‌هایی از عبث‌گرایی یا افسوردیته به شکل مرگ، هراس و اضطراب، پوچی و بطالت زندگی، نومیذی، مسخ‌شدگی و از دست رفتن هویت فردی دیده می‌شود.

نطفه تفکر عبث‌گرایی با زمینه‌هایی چون مسائل فلسفی - معرفت‌شناختی، عوامل تاریخی - اجتماعی و زمینه‌های علمی در غرب شکل گرفت و بتدریج با ورود به عرصه هنر و ادبیات و بروز مکاتب ادبی چون دادائیسم، سوررئالیسم و اگزیستانسیالیسم، رشد و توسعه یافت و در سال‌های دهه (۶۰-۱۹۵۰ م) در آثار نمایشنامه‌نویسان آوانگارد و هم‌چنین نویسندگان رمان نو به نقطه اوج خود رسید. هر یک از این مکتب‌ها اعتراضی بود در برابر ذهنیتی که تا آن زمان در باب هستی و انسان، در ذهن بشر رسوخ داشت و نیز اعتراضی علیه اجتماع و سلطه تفکر مکانیکی و به نوعی جستجوی منبعی دیگر بود برای معنا بخشیدن به زندگی انسانی که تمامی معانی حیات را که تا پیش از این در ذهن خود متصور می‌شد، از دست داده بود؛ انسانی که با دیدی بدبینانه به حیات تهی شده از معنا می‌نگریست.

در پژوهش حاضر، داستان‌های ساعدی از منظر یادشده بررسی شده‌اند. در این بررسی، بر آثار داستانی *شب نشینی با شکوه*، *واهمه‌های بی نام و نشان*، *عزاداران بیل* و *ترس و لرز*، نظر داشته‌ایم. این پژوهش در پی پاسخ به این پرسش است که:

- مهم‌ترین مؤلفه‌های عبث‌گرایی در آثار ساعدی کدام هستند؟

- این مؤلفه‌ها چگونه در آثار او نمود یافته‌اند؟

## ۱-۱. پیشینه پژوهش

در باب غلامحسین ساعدی و آثار او تاکنون تحقیقات مختلفی در قالب کتاب، پایان‌نامه و مقاله صورت

گرفته است. از جمله کتاب‌های نقادانه درباره آثار ساعدی، می‌توان به نقد آثار غلامحسین ساعدی از عبدالعلی دستغیب اشاره کرد. پایان‌نامه‌هایی نیز در باب بررسی آثار او از زوایای گوناگون نوشته شده است که از جمله آن‌ها می‌توان به پایان‌نامه نقد و تحلیل آثار غلامحسین ساعدی از عباسی (۱۳۸۴)، بررسی جامعه‌شناختی آثار داستانی غلامحسین ساعدی از اسدی مقدم (۱۳۸۳) و... اشاره کرد. از میان مقالات گوناگونی که به آثار ساعدی پرداخته‌اند نیز می‌توان به مقاله «بازتاب رئالیسم جادویی در داستان‌های غلامحسین ساعدی» از پورنامداریان و سیدان (۱۳۸۸)، مقاله «تحلیل روانشناختی شخصیت‌های سه داستان گدا، خاکستر نشین‌ها و آشغال‌دونی غلامحسین ساعدی بر مبنای نظریه کارن هورنای» از شاکری و بخشی (۱۳۹۴) و مقاله «شخصیت‌های روان‌رنجور و روان‌پریش در داستان‌های غلامحسین ساعدی» از سیدان (۱۳۹۶) اشاره کرد. تحقیقات صورت گرفته در باب ساعدی و آثارش، عمدتاً از زاویه روان‌شناسانه، جامعه‌شناسانه و یا ادبیات تطبیقی است. بازتاب عبث‌گرایی در آثار ساعدی، موضوعی است که تاکنون به آن پرداخته نشده است.

## ۱-۲. چهارچوب نظری

عبث‌گرایی، معادلی است که برای واژه افسوردیته در نظر گرفته‌ایم. عبث‌گرایی، به معنی چیزی است که «بی‌کلام و گنگ و در عین حال بی‌منطق و بی‌معنا و غیرعقلانی است» (فرهادپور، ۱۳۸۲: ۶۲) این گرایش، با پوچ‌انگاری تمامی دستاوردهای جوامع پیشین، سعی دارد؛ جلوه‌ای غیرعقلانی، بی‌معنی و پوچ از جهان خلقت ارائه دهد. ریشه این تفکر را باید در تأملات پایان‌ناپذیر بشر در برابر واقعیت‌هایی چون مرگ، سرنوشت، فناپذیری هستی و عدم اعتماد به رهیافت‌های عقلی بشر دانست که اضطراب و هراس دائمی او را در پی دارد؛ هراسی که ناشی از سرگشتگی انسان در جهانی تهی از معناست که از یک سو خدایان از آن محو شده‌اند و از سوی دیگر، عدم اعتقاد به مبدأ و غایت، ورطه هولناک نیستی را در برابرش گشوده است. انسان عبث‌گرا، در پی فروپاشی تمامی یقین‌ها، تنها به یک چیز یقین دارد و آن این است که همه چیز بیهوده و بی‌معنی است. (ن.ک: سعادت‌نی‌ا، ۱۳۸۵: ۸) عبث‌گرایی، با بی‌هدف جلوه دادن نظام خلقت، درد و رنج، حیرت، سرگشتگی و بی‌هویتی را برای بشر به ارمغان آورده است.

خاستگاه و منشأ عبث‌گرایی را باید در فرهنگ غرب جستجو کرد. سیر تفکرات بشر غربی، در قرن‌های هجده و نوزده، منجر به ظهور پدیده نیهیلیسم شد و این پدیده با ویرانی بنیان امور یقینی در قرن بیست، بروز ذهنیت عبث‌گرایی را به دنبال داشت. علاوه بر عوامل فکری و فلسفی تأثیرگذار در بروز پدیده عبث‌گرایی، باید از عوامل دیگری نیز یاد کرد. جنگ‌های جهانی و کشتارهای فراگیر، از جمله این عوامل بودند که مجال

وسیع در اختیار تفکرات نیست‌انگارانه قرار دادند و تباهی ارزش‌ها و ویرانی بنیاد تمامی اصول، راه را برای اندیشه‌هایی چون یأس و ناامیدی، اضطراب و هراس، حس گناهکاری و محکومیت گشود. (ن.ک. همان: ۱۰). کشفیات نوین دانشمندان در زمینه علوم مختلف از دیگر عوامل مهم بودند. تا پیش از قرن نوزدهم، علم و روش‌های علمی، از جایگاهی مطمئن در اندیشه بشر برخوردار بودند؛ به گونه‌ای که همگان به درستی روش‌های تجربی اذعان داشتند. علم هم‌چنان راهی مطمئن و خط‌ناپذیر در نیل به کمال و سعادت بشری به شمار می‌رفت؛ اما انقلاب صنعتی و کشفیات نوین دانشمندان در زمینه‌های مختلف علمی، قرن نوزدهم و بیستم را به شدت تحت تأثیر خود قرار داد و موجب شد که انسان به تصویری که از جهان پیرامون و خویشتر خویش داشت، به دیده تردید بنگرد. این کشفیات که در زمینه علمی چون فیزیک، ریاضیات، جامعه‌شناسی، زیست‌شناسی و روان‌شناسی اتفاق افتاد، در واقع بحران‌هایی را در زمینه اخلاق و معنویت پی‌ریزی کرد. (ن.ک. همان: ۵۸-۵۶).

انیشترین در زمینه فیزیک، مارکس در جامعه‌شناسی، داروین در زیست‌شناسی و فروید در روان‌شناسی، نمونه‌هایی از پیشرفت‌های بشر را در علوم مختلف رقم زدند. به اعتقاد فروید، سه جراحی بزرگ در فرهنگ غرب وجود دارد: «جراحی که کوپرنیک وارد آورد؛ جراحی که داروین... وارد کرد و جراحی که خود فروید با کشف اینکه خودآگاهی بر ناخودآگاهی استوار است، وارد آورد» (فوکو، ۱۳۸۱: ۶). مسیحیت کلیسایی از دیگر علل پیدایش تفکرات عبث‌گرایانه بود. کلیسا با نفی حیات و زندگی دنیوی، هر کوشش و تلاش فردی را که مبتنی بر تأیید حیات و غرایز طبیعی باشد، گناه و ضلالت می‌دانست و اعتقاد داشت که انسان با استفاده از تعالیم مسیحیت، باید در جهت رهایی خود از چنگال گناهان بکوشد. خدایی که در مسیحیت کلیسایی مطرح می‌شد، دارای صفاتی بود که در تقابل با ارزش‌های انسانی قرار می‌گرفت. هستی انسان در برابر این خدا، گناهی بزرگ شمرده می‌شد و تعالیم مسیحیت، کوششی بود در جهت نفی حیات انسان در برابر این خدا. به طور کلی، کلیسا هم در زمینه نظر و هم در زمینه عمل، در جهت خلاف فطرت و نیازهای طبیعی بشر گام برداشت. مهم‌ترین گام‌های کلیسا در ساحت نظری عبارت بودند از: ۱- الهی نمایاندن انجیل‌ها ۲- جدایی دنیا و آخرت ۳- تصویر غیر صحیح از خداوند. (ن.ک. کاشفی، ۱۳۸۰: ۱۲۶).

مجموع این عوامل، از یک سو موجب از دست رفتن اندیشه‌غایتمندی نظام آفرینش و از سوی دیگر، موجب برجسته‌شدن مؤلفه‌هایی شد که از دیرباز در تفکرات بشر وجود داشتند. برجستگی این مؤلفه‌ها، انسان غربی را به ورطه بی‌معنایی و بیهودگی حیات سوق داد. مرگ از جمله مهم‌ترین این مؤلفه‌ها به شمار

می‌رود. اندیشهٔ مرگ، اضطراب برخاسته از نیستی و تنهایی، مایوس شدن از تمامی مراجعی که تا پیش از این تصور می‌رفت می‌توانند معنای حیات را تضمین کنند، فروریخته شدن بنیان یقینیات و گسترش شکاکیت و نسبی‌نگری و نیز تزلزل در نظام ارزش‌ها، به اندیشهٔ یهودگی تلاش‌ها و کوشش‌های بشر و بی‌هدفی حیات آدمی منجر شد. با این همه، والتر تی استیس در مقالهٔ «در بی‌معنایی معنا هست»، در تشریح روند رسیدن انسان به پوچی، بیان می‌کند که انکار هدفمندی خلقت و نفی غایت، بیش از دیگر عوامل، بشر را به سوی تفکرات عبث‌گرایانه سوق داد. (ن.ک: استیس، ۱۳۸۲: ۱۱۳-۱۰۹).

تا پیش از قرن هفدهم، بشر به علت غایی هرچیز؛ یعنی هدفی که هر پدیده بر آن مترتب بود، اعتقاد داشت و به این ترتیب، وجود صاحب‌غرضی را نیز تأیید می‌کرد؛ اما با روی آوردن انسان به کشف علل هر پدیده، بتدریج کاوش در باب اهداف و غایات، جای خود را به کاوش در باب علل وقوع پدیده‌ها بخشید و به این ترتیب، جوهره و ذات دین، با آسیبی جدی مواجه شد. در این حال، تصویری که از جهان ارائه گردید، تصویر جهانی بود بی‌هدف، بی‌شعور و بی‌معنا. (ن.ک: همان).

عبث‌گرایی، تجلی اوج تفکرات نیست‌انگار و بیهوده‌نگر بشر بود. ادبیات غرب، هم‌چون دیگر عرصه‌های جامعه، از این تفکرات تأثیر پذیرفت. نویسندگانی چون کافکا، کامو، سارتر و ...، در آثار خود، علاوه بر نمایش دنیای مسخ شده و تهی از معنا، جبر‌گرایی، هراس از مرگ و پوچی، طلب و شوق یافتن معنا را منعکس کردند. نمایش تفکر افسوردیده در دههٔ پنجاه میلادی با آثار نمایشنامه‌نویسان تئاتر افسورد به اوج خود رسید. اوژن یونسکو و ساموئل بکت، دو نمایندهٔ برجستهٔ این تئاتر، بیش از پیش، مرگ اندیشی، اضطراب، بیهودگی، سرگشتگی و موقعیت تراژیک بشر را به نمایش گذاشتند. این جریان، در رمان موج نوی فرانسه، هم‌چنان به حیات خود ادامه داد و به شکل هجوم اشیاء و بی‌پناهی بشر نمایان شد. (ن.ک: سعادت‌نی، ۱۳۸۵: ۶۶-۶۲)

جریان افسوردیده، نیست‌انگاری و بیهودگی حیات، از جمله جریان‌اتی است که در تاریخ ادب معاصر ایران، جلوه‌های آن را بوضوح شاهد هستیم. تاریخ معاصر ایران، با توجه به عوامل گوناگون، بستر مناسبی جهت رشد تفکرات نیست‌انگارانه و نگاه مایوسانه نسبت به حیات گردید. برخی از این عوامل عبارتند از: جنبش مشروطیت و سرکوب آن، باروی کارآمدن رضاخان در کودتای (۱۲۹۹ ه.ش)، اتفاقات شهریور (۱۳۲۰ ه.ش) که ورود متفقین به ایران، کناره‌گیری رضاخان از سلطنت و پایان استبداد بیست سالهٔ رضاخانی را به همراه داشت، کودتای بیست و هشت مرداد (۱۳۳۲ ه.ش) که بازگشت محمد‌رضا پهلوی به سلطنت را در پی داشت و بار دیگر، تاریخ و ادبیات ایران را وارد دورهٔ سیاه دیگری کرد که حدود هفت

سال ادامه یافت. بدون شک، فضای سیاسی حاکم بر جامعه در این سالها، تأثیری مستقیم در ادبیات به طور عام و داستان‌نویسی به طور خاص، برجای نهاد. ادبیات ایران در این دهه‌ها، دورانی بحرانی را طی می‌کند. مرگ‌اندیشی و پناه بردن به لذت‌جویی و پوچ‌گرایی‌های رمانتیک، از جمله خصوصیات ادبیات این دوره است. نویسنده این سالها در پی آن است تا با «سنجش زندگی در ترازوی مرگ، ارزش آن را نفی کند و در عین حال، با توسل به ابتذالات زندگی روزمره، وحشت مرگ را به روی خود نیاورد» (میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۳۶۹).

ادبیات داستانی فارسی که از سال‌های (۱۳۰۰ ه.ش) شروع به رشد و نمو کرد، در اولین مراحل رشد خود با هجوم تفکرات عبث‌گرایی و پوچ‌انگاری مواجه شد؛ لذا اولین آثار داستانی فارسی، رگه‌هایی از این اندیشه‌ها را به معرض نمایش گذاشتند و بتدریج با فراهم شدن فضا و جو مناسب رشد، این تفکرات در جامعه مجال بروز بیشتری یافتند. صادق هدایت که او را به نوعی بنیان‌گذار داستان‌نویسی معاصر در ایران به شمار می‌آورند، با آثاری که رگه‌هایی از این تفکر را در دل خود جای داده بود، پای به عرصه ادب معاصر ایران نهاد. بنابراین؛ می‌توان گفت، داستان‌نویسی ایرانی از همان مراحل اولیه بالیدن خویش با این اندیشه‌ها آمیخته شد. مطالعه در خصوص داستان‌نویسی معاصر بدون در نظر گرفتن جریان افسوردیده و نیهیلیسم که تأثیر مهمی بر آن نهاده است، بی‌گمان کوششی ابر است.

## ۲. بازتاب عبث‌گرایی در آثار ساعدی

در این بخش، به بررسی مضامین دلهره و هراس، مرگ‌اندیشی و پوچی، بطالت و بیهودگی زندگی و مسخ‌شدگی در چهار اثر شب‌نشینی باشکوه، واهمه‌های بی‌نام و نشان، عزاداران بیل و ترس و لرز می‌پردازیم.

### ۲-۱. هراس و دلهره

از نکات قابل توجه در داستان‌های ساعدی، ایجاد فضای ترسناک و آکنده از وحشت و اضطراب است که ساعدی در ساختن این فضا مهارت ویژه‌ای دارد. او در آثار خود از مضامینی استفاده می‌کند که لبه ترسناک و مخوف زندگی را نشان می‌دهند. «این مضامین هراس‌انگیز و غریب که جنبه‌های تمثیلی و رمز و رازگونه و نمادین (سمبلیک) نیز به خود می‌گیرند، در آثار ساعدی بیش از آن حدی است که در زندگی واقعی امکان وقوع و خودنمایی داشته باشند» (میرصادقی، ۱۳۶۰: ۱۹۴-۱۹۳). در اغلب آثار ساعدی، شاهد این ترس و دلهره مدام هستیم. عامل این هراس، گاه مرگ است؛ گاه نیروهای ناشناخته و مرموز و گاه توهمات بیمارگونه شخصیت‌ها. در داستان‌های خواب‌های پدرم و استعفانامه، از مجموعه شب‌نشینی باشکوه، شاهد

گوشه‌ای از هراس‌هایی هستیم که منشأ آن توهمات شخصیت‌هاست. در خواب‌های پدرم، پدر راوی، مدام در این توهم است که اعداد و ارقام جابجا می‌شوند؛ یا کسی آن‌ها را جابجا می‌کند. او دچار ترس از اختلاف در ارقام و بدنامی است. «خیال می‌کنی من از چی می‌ترسم؟ از پاسبان؛ یا رئیس دادگاه؛ یا از زندان؟ نه خیر آقا؛ فقط از بدنامی، از بدنامی می‌ترسم» (ساعدی، ۱۳۵۶: ۵۵). در استعفانامه، توهمات بیمارگونه شخصیت اصلی، موجب می‌شود که در نهایت راهی تیمارستان شود و از آنجا استعفانامه خود را بنویسد. از جمله توهمات او این است که گمان می‌کند، «تمام دنیا کمر به قتل او بسته‌اند» (همان: ۱۱۳) و پیوسته صداها، فحش‌ها، تهدیدها و تهمت‌های مبهمی را می‌شنود؛ تا جایی که دچار تهوع و سرگیجه می‌شود و خواب و استراحت بر او حرام می‌گردد» (همان: ۱۱۶-۱۱۵).

در واهمه‌های بی‌نام و نشان، دیگر باره ترس از مرگ، به شکلی بارزتر رخ می‌نماید. در داستان دو برادر، برادر بزرگ‌تر، پس از نقل مکان به منزل جدید که زیرزمینی پر از حشرات است، دچار اضطراب و هراس می‌شود. «برادر بزرگ، دست برادر کوچک را گرفت و با التماس گفت، این جانمی‌شه زندگی کرد. از این جا بریم. این جا یه جور بخصوصیه. من می‌ترسم. این کرما یه جور عجیبی هستن. فکر می‌کنم گوشت‌خوار باشن. تو این خونه حتماً یه بلایی سر یکیمون میاد» (ساعدی، ۱۳۵۵: ۳۰). در سعادت‌نامه نیز شخصیت‌ها گاه گرفتار ترس‌هایی مبهم می‌شوند؛ به عنوان مثال، زن جوان از نگریستن به جنگل می‌هراسد. پیرمرد از لحظه ورود مستأجر که مردی جوان است، دچار دلهره می‌شود.

در داستان گله، هراس ناشی از وهم، در سرتاسر داستان گسترده شده است. پیرزن که شخصیت اصلی این داستان است، پیوسته با ترس زندگی می‌کند. در اوایل داستان، هراس او را این گونه می‌بینیم: «ترس ورم داشته بود. از عزیزه می‌ترسیدم؛ از بچه‌هاش می‌ترسیدم؛ از همه می‌ترسیدم...» (همان: ۶۹). در جای دیگری از داستان، هراس ناشی از تنهایی، او را دچار اوهام می‌کند؛ به طوری که صدای گرگ را از دوردست‌ها می‌شنود که به او می‌گوید: «الان می‌یاد تو رو می‌خوره. گرگا پیرزنو دوست دارن» (همان: ۷۳). غلبه این اوهام موجب می‌شود که پیرزن از همه چیز وحشت داشته باشد. «از بیرون ترسیدم و رفتم تو. از فردا دیگه حوصله درّه و ماه و بیرون نداشتم. همش تو دخمه بودم. دلم گرفته بود. فکر می‌کردم که چه جوری شد که این جوری شد. گریه می‌کردم... یاد صفییه افتاده بودم...؛ اما از شوهرش می‌ترسیدم... باز ازش می‌ترسیدم؛ وهم و خیال برم می‌داشت» (همان: ۷۳). در جای دیگری از ترس‌های خود این گونه سخن می‌گوید: «من از جواد آقا می‌ترسیدم؛ از سیدمرتضی می‌ترسیدم؛ از بیرون می‌ترسیدم؛ از اون تو می‌ترسیدم» (همان: ۸۲). این ترس‌ها، اوضاع روحی و جسمی شخصیت اصلی را به شدت دگرگون می‌کنند. به نظر می‌رسد، منشأ عمده



هراس‌های پیرزن، تنهایی است.

در آرامش در حضور دیگران، شخصیت‌های مختلف با ترس‌های گوناگون مواجه می‌شوند. سرهنگ پیر به عنوان شخصیت اصلی، مدام با ترس دست‌به‌گریبان است. هر چیزی ترس او را دامن می‌زند؛ به عنوان مثال، صداهایی که موجب آرامش دیگران می‌شود، هراس او را به دنبال دارد. «به همان اندازه که خنده چلنگرها و صدای زنجیرها، ترس مه‌لقا و ملیحه و منیژه را کم می‌کرد، وحشت و بی‌خوابی و تحریکات سرهنگ را بیشتر می‌کرد» (همان: ۱۹۲). مه‌لقا و ملیحه نیز ترس‌های خود را در داستان تجربه می‌کنند.

در *عزاداران بیل*، با ترس از قحطی و مرگ روبرو می‌شویم. قصه اول این اثر، با بیماری و ترس از مرگ ننه رمضان شروع می‌شود. توهمات شخصیت‌ها در این اثر نیز گونه‌ای دیگر از هراس را در پی دارد؛ به عنوان نمونه، رمضان از تاریکی و باد، صدای زنگوله می‌شنود. «سیاهی از توی تاریکی بلندبلند گریه می‌کرد» (ساعدی، ۱۳۴۹: ۳۶). در قصه سوم، شب و تاریکی بخشی از ترس و هراس شخصیت‌ها را رقم می‌زند. خواب‌های ترسناک نیز عامل وحشت‌زای دیگری است؛ به عنوان مثال، مشهدی جبار خواب می‌بیند که «در پوروس توی چاه بزرگی پایین می‌رود. طنابی به کمرش بسته بودند؛ اما کسی بالای چاه نبود که طناب را بگیرد. طناب از پارگی ابرها آمده بود. او از ماه آویزان بود» (همان: ۹۷) در قصه هفتم، موسرخه که ناگهان به بیماری دچار شده و به مرور از شکل آدمیزاد درآمده، عاملی در جهت ترس دیگران است. «همه از موسرخه می‌ترسیدند» (همان: ۲۰۶). در قصه هشتم، سایه‌هایی مدام در تعقیب اسلام، شخصیت داستان، هستند. غریبه‌ای از تاریکی می‌آید و به تاریکی می‌رود و در این میان به او می‌گویند که تو باید از بیل بروی» (همان: ۲۳۸).

در *ترس و لرز*، درونمایه اصلی داستان، ترس و دلهره است. در قصه اول، ترس و هراس بر فضای داستان غلبه دارد. سالم احمد دچار هراس و تشویش از موجودی مبهم شده است. ترس در وجود او رخنه کرده و او را از حال طبیعی خارج کرده است. دیگران نیز از دیدن این مسئله دچار ترس و نگرانی شده‌اند. «سالم گفت: چیزی نمونده بدجون بشم و تن و بدنم تخته بشه... دلم پر هول شده... حالا زهره ترک می‌شم...» (ساعدی، ۱۳۹۳: ۱۳-۱۲). فضای هول و هراس در قصه دوم نیز کم و بیش ادامه می‌یابد؛ ابتدا با آمدن غریبه به ده و سپس با تولد نوزادی عجیب الخلقه و سپس مرگ خواهر زکریا. مرگ خواهر زکریا، عامل هراس برخی اهالی؛ از جمله محمداحمد علی می‌شود: «هر وقت یکی می‌میره، حال من خراب می‌شه؛ لرز می‌گیرم و وهم تو جانم می‌افته... پامو که رو زمین بذارم، دلم می‌ریزه؛ زهره ترک می‌شم» (همان: ۶۶). غریبه که در داستان به نام ملا خوانده می‌شود، به هر جا پا می‌گذارد، عامل مرگ می‌شود. او هر جا می‌رود، زنی می‌گیرد

و پس از آبهستن شدن زن، او را ترك می‌كند و زن به هنگام زایمان از دنیا می‌رود. ملاً بارها و بارها در آبادی‌های مختلف این كار را تكرار می‌كند.

در قصهٔ سوّم، با بیماری زن عبدالجواد مواجه می‌شویم كه موجی از نگرانی و هراس را ایجاد كرده و فضای داستان را تیره و تار می‌كند. قصهٔ سوّم، با مرگ زن عبدالجواد پایان می‌یابد. عناصر محیطی نیز به افزایش هراس در داستان كمك می‌كنند. «صدای دریا كه آشفته بود و مهمه‌ای سنگین و ترسناك داشت، از چهار طرف خانه شنیده می‌شد. هوا جور به خصوصی بود...» (همان: ۹۱). در قصهٔ چهارم، اتفاق عجیب دیگری رخ می‌دهد: كودك ناشناسی يك‌باره پیدا می‌شود و با ورودش به آبادی، ترس و هراس به جان اهالی می‌اندازد. محمّد احمد علی، مطابق معمول، بیش از بقیه می‌ترسد. كودك كه ظاهر عجیب و غریبی دارد، رفتارهای عجیبی از خود بروز می‌دهد و در پایان قصه، اهالی هرچقدر تلاش می‌كنند او را از آبادی بیرون كنند، موفق نمی‌شوند. «مردها مضطرب و وحشت‌زده، دور هم جمع شده، با بیچارگی چشم به قریه داشتند» (همان: ۱۱۷). دریا به عنوان موجودی اسرار آمیز و ناشناخته، همواره یکی از عوامل ایجاد هراس در میان اهالی آبادی است. دیگر عناصر طبیعت؛ هم‌چون شب و باد نیز به وحشت افراد و ایجاد توهمات ترسناك در آن‌ها دامن می‌زنند.

در قصهٔ پنجم، چند تن از اهالی، در حالی كه سوار بر لنجی هستند، شبانه به دریا می‌روند و اتفاقات ترسناکی برای آن‌ها پیش می‌آید. لنج يك‌باره متوقف می‌شود؛ موتورش از كار می‌افتد و دوباره با سرعت حرکت می‌كند. وقتی اهالی می‌خواهند آن را متوقف كنند، نمی‌توانند. موتور را خاموش می‌كنند؛ اما لنج هم‌چنان با سرعت پیش می‌رود و بالأخره با انداختن لنگر، لنج را متوقف می‌كنند. «عبدالجواد و پسر كدخدا، لنگر بزرگ را توی آب رها كردند. لنج تكان خورد و ایستاد. عرق روی تن همه نشسته بود. پسر كدخدا، فانوس را از موتورخانه روی عرشه آورد. مردها دور هم جمع شدند. ناگهان صدای خنده‌ای شنیده شد و همه هراسان برگشتند. صالح كمزاری پرسید: «چی بود؟ محمّد احمد علی گفت: یه سیاه بود. من دیدمش؛ از اون گوشه بالا اومد و خندید و دوباره رفت توی آب» (همان: ۱۲۶). در ادامه، اتفاقات ترسناك دیگری می‌افتد و در نهایت، لنج در مطاف غرق می‌شود و سواران لنج به سختی نجات پیدا می‌كنند؛ اما در نهایت، این قصه نیز به شكلی اعجاب‌آور به پایان می‌رسد. لنج در حالی كه عده‌ای سیاه روی آن هستند، در دریا رؤیت می‌شود و به سوی مطاف كه محلی گرداب‌گون در دریاست، پیش می‌رود. در قصهٔ ششم، ابتدا با ترس اهالی از ورود غریبه‌ها به آبادی مواجه می‌شویم؛ اما در نهایت، این ترس از میان می‌رود و اهل آبادی با غریبه‌ها رابطه برقرار می‌كنند؛ تا آن‌جا كه در اثر این ارتباط، كار و فعالیت روزانهٔ خود را كنار می‌گذارند

و به تن‌پروری روی می‌آورند.

فضای وحشت و هراس در داستان‌های ساعدی گاه با حضور حیوانات شوم و چندان آور همچون کلاغ، عنکبوت، کرم‌های موازی و ...، گاه با تاریکی، سکوت، توهّمات ترسناک، عوامل ناشناخته و در نهایت مرگ و خودکشی ایجاد می‌شود. به نظر می‌رسد هراس و وحشتی که در آثار ساعدی بروز می‌یابد، نشانگر وجود ترس و وحشتی است که ساعدی در زندگی شخصی نیز آن را تجربه کرده بود. ترس تعقیب و دستگیری از جمله ترس‌هایی بود که ساعدی در سال‌های اختناق پس از شهریور (۱۳۲۰ ه.ش) آن را به وفور آزموده بود.

## ۲-۲. مرگ اندیشی

مرگ، از جمله مسائلی است که حضور آن در داستان‌های ساعدی، ترس‌ها و هراس‌های شخصیت‌ها را دامن می‌زند و به عنوان مهم‌ترین عامل اضطراب شخصیت‌ها رخ می‌نماید. شخصیت‌های ساعدی، از هراس مرگ‌رهایی نمی‌یابند. آن‌ها در نهایت یا می‌میرند و یا گرفتار جنون می‌شوند. داستان‌های *مسخره‌نواخانه* که با جنون شخصیت اصلی پایان می‌پذیرد و داستان مجلس تودیع، از مجموعه شب‌نشینی باشکوه، گوشه‌هایی از دغدغه مرگ را به تصویر می‌کشند. *مسخره‌نواخانه*، از داستان‌هایی است که مرگ، از اصلی‌ترین درونمایه‌های آن است. آقای زمزمه که دوران بازنشستگی خود را سپری می‌کند و سرگرمی دیگری جز جمع‌آوری اشیاء عتیقه ندارد، یک روز از خانه بیرون می‌آید و ساعت‌ها روی یک نیمکت کنار خیابان می‌نشیند و به مرگ می‌اندیشد؛ درحالی که «مرگ»، تنها مسأله‌ای بود که آقای زمزمه هیچ‌وقت درباره‌اش فکر نمی‌کرد. چه شده بود؟» (ساعدی، ۱۳۵۶: ۱۲۵). روز بعد، درحالی که روی یک نیمکت در باغ ملی، کنار پیرمردی روحانی نشسته، از گرفتاری غریبی شکوه می‌کند: «مشکل من حل‌شدنی نیست پدر. من گرفتار گیحی غریبی هستم و این حال را غیر از مرگ چاره‌ای نیست» (همان: ۱۳۴).

در مجلس تودیع، راوی به همراه آقای فهمیده، در مراسم تودیع مدیر کل شرکت کرده است؛ مراسمی که تاکنون برای کسی برگزار نشده؛ چرا که همه افراد پیش از آنکه پست خود را واگذار کنند، مرده‌اند و مرگ، آن‌ها را از منصب خود جدا کرده است. آقای مبهوت، مدیر کل، تنها کسی است که زنده مانده و برای او مراسم تودیع گرفته‌اند؛ اما در پایان داستان می‌بینیم که او نیز به مراسم تودیع نمی‌رسد و خبر مرگ او را به حاضرین در جلسه می‌دهند. «مدیر کل محترم و عزیز ما در اثر یک سکنه ناگهانی در گذشته است» (همان: ۱۴۲). در مدتی که حضار منتظر رسیدن آقای مبهوت هستند، فضای جلسه را صحبت از مرگ پر کرده است. مراسم تودیع در شب اتفاق می‌افتد و شب می‌تواند رمزی از تیرگی مرگ باشد.

در دایره درگذشتگان، فضای کلی داستان با مرگ گره خورده است. راوی در محیطی کار می‌کند که دائماً در معرض اخبار مرگ و میر آدم‌هاست. این امر باعث شده است که از هر آن‌چه مرتبط با دنیای زنده‌هاست، گریزان باشد؛ تا آن‌جا که گاه خود را نیز در ردیف درگذشتگان می‌بیند. او در نامه‌ای که به عمویش می‌نویسد، اعتراف می‌کند که «من در دنیای زنده‌ها جایی ندارم؛ من در دایره درگذشتگانم؛ من در گذشته‌ام» (همان: ۹۹). در داستان چتر، ناامیدی و هراس شخصیت اصلی، او را به مرگ‌اندیشی سوق می‌دهد: «خاک بر سر من احمق کن؛ لیاقت هیچ چیز را ندارم...» (همان: ۳۵).

مرگ به شکل‌های مختلف، قهرمانان داستان‌های مجموعه *واهمه‌های بی‌نام و نشان* را به سوی خود می‌کشد. نخستین داستان این مجموعه - *دو برادر* - با مرگ برادر بزرگ‌تر پایان می‌یابد. در انتهای داستان که برادر بزرگ‌تر دست به خودکشی می‌زند، گویی تمامی فضاسازی داستانی با او همراهی می‌کند؛ به عنوان مثال، گفتگوهای زن جوان همسایه با برادر بزرگ، او را به مرگ تشویق و تصویر زندگی رقت‌بار او را در برابرش ترسیم می‌کند. حوادث داستانی نیز به کمک می‌آیند؛ به عنوان مثال، مدام صدای آمبولانسی شنیده می‌شود؛ گویی همه در انتظار مرگ او هستند. (ن.ک: ساعدی، ۱۳۵۵).

در آخرین داستان این مجموعه، *آرامش در حضور دیگران*، سرهنگ پیر را در دایره جنون و مرگ گرفتار می‌بینیم. سرهنگ پیر که پس از مدت‌ها دوری به نزد دخترانش بازگشته تا با آن‌ها زندگی کند، گرفتار هیجاناتی بیمارگونه می‌شود که سرانجام او را راهی تیمارستان می‌کند. سرهنگ پیر، به دلیل ترسی موهوم، سرگرمی‌های خود را در دیارش رها کرده و به نزد دخترانش آمده تا شاید از محیط هراسناک افکار خود رها شود؛ اما ترس موهوم، او را رها نمی‌کند و سرانجام کار او به جنون می‌کشد. به نظر می‌رسد این ترس، ترس از مرگ و نزدیک شدن آن است. مه‌لقا، دختر سرهنگ، ترس او را این‌گونه بیان می‌کند: «... حالا روزهای عجیبی رو می‌گذرونه؛ همه‌ش می‌خوارگی، همه‌ش خیالات. اون از دیدن من و ملیحه دستپاچه می‌شه. به نظر من و ملیحه، مثل اینکه از چیزی می‌ترسه... بناچار افتاده به مشروب خوری که مثلاً دیگه ترسش بریزه...» (ساعدی، ۱۳۵۵: ۱۷۷). خودکشی برادر مرد جوان، شخصیت‌های دیگر داستان را نیز از نزدیک با مرگ مواجه می‌کند. برادر مرد جوان که شخص خجالتی و موثقی به نظر می‌رسد، یک روز به دلیلی موهوم دست به خودکشی می‌زند. حضور مرگ، بیهودگی زندگی را به رخ می‌کشد؛ امری که شخصیت‌های داستان *آرامش در حضور دیگران*، هریک به گونه‌ای با آن درگیرند. تنها منیژه، همسر سرهنگ، آرامش خود را در همه حال حفظ کرده است. (همان).

درونمایه *سعادت‌نامه*، دیگر داستان این مجموعه نیز مرگ است. پیرمرد و همسر جوانش در خانه‌ای

کنار رودخانه زندگی می کنند. آن سوی رودخانه جنگلی است و پلی دو سوی رودخانه را به هم پیوند می دهد. پیرمرد هر روز غروب رو به ایوان می نشیند و به جنگل مرموز چشم می دوزد؛ در حالی که زن جوان از نگاه به جنگل می هراسد و در مقابل، از نگرستن به دشتی که در پشت خانه است، لذت می برد. ارتباط پیرمرد و زن جوان چندان خوب نیست و با آمدن مستأجری جوان به خانه پیرمرد، بدتر نیز می شود. افکار مشوش، ذهن پیرمرد را، که حالا تنها تر از قبل شده، مشغول می کند و سرانجام پیک مرگ از جنگل خاموش به نزد او می آید و او را با خود به اعماق جنگل می برد. در این داستان، «جنگل نشانه‌ای از دیار خاموش مرگ و پرندۀ برهنه، رمزی از پیک آن» (دستغیب، ۱۳۵۶: ۲۷) است. در خاکسترنشین‌ها، فضای قبرستان، صدای کندن قبر، جنازه مردگان و آدم‌های سیاهپوش، تداعی گر مرگند.

در *عزاداران بیل*، اثر دیگر ساعدی، مرگ شکلی از نزول بلاست. این اثر، متشکل از هشت داستان به هم پیوسته است. در هر یک از داستان‌ها، بلا و مصیبتی گریبانگیر اهالی ده می شود. در سه داستان اول، مصیبت به شکل بیماری ظاهر شده و چهره مخوف مرگ رخ می نماید. در داستان چهارم، مرگ گاو یکی از اهالی، موجب جنون او می گردد؛ به طوری که فرد مذکور خود را گاو پنداشته و بتدریج به هیأت گاو درمی آید. در نهایت، این تغییر هویت، سرنوشتی مرگبار را برای او رقم می زند. در داستان پنجم، سگی که ورود او به ده، آرامش اهالی را برهم زده، به طرزی فجیع کشته می شود. در واقع فضای *عزاداران بیل*، فضایی است سوگوارانه. «مرگ با بی صورتی و رؤیت ناپذیری خود، بیلی‌ها را همه جا با صدای زنگی دنبال می کند. بیل، مرگ گاه است و در آنجا از تولد خبری نیست» (مجابی، ۱۳۷۸: ۵۲۷).

## ۲-۳. پوچی، بطالت و بیهودگی زندگی

ساعدی در آثار خود، زندگی دو قشر شهرنشین و روستائین را مورد توجه قرار می دهد. پوچی و ابتذال زندگی ملال آور روستایی، به همان اندازه مورد توجه ساعدی است که زندگی آکنده از هراس و ملال شهری. آثار او، این دو قشر اجتماعی را در جامعه‌ای بحران زده و سراسر اختناق به تصویر می کشد.

در شب نشینی باشکوه، ابتذال زندگی شهری و قشر کارمند، خستگی، افسردگی و ملال حاصل از بی هدفی و بطالت زندگی شهری منعکس می شود. این زندگی، آکنده از پستی و حقارت است و ظاهراً هیچ امیدی به اصلاح و سامان یافتن آن نیست. در غالب داستان‌های این مجموعه، با اشخاصی مواجه می شویم که در زندگی سراسر بیهوده و کسالت‌بار، گرفتار شده‌اند و امید به آینده، تغییر و بهبود زندگی از میان آن‌ها رخت بسته است. رنج و ملال حاصل از دست و پا زدن در بطالت زندگی در میان آن‌ها موج می زند؛ به عنوان مثال، در داستان *حادثه به خاطر فرزندان*، با گوشه‌ای از این بیهودگی مواجه می شویم: راوی داستان،

شخصی پنجاه و پنج ساله است که تنها در یک اتاق زندگی می‌کند و معتقد است که بدبختی بیش نیست. «هیچ چی از زندگیش نفهمیده؛ فقط منتظره که ملک الموت بیاد و راحتش کنه» (ساعدی، ۱۳۵۶: ۶۹)، یا در داستان *مفتش*، با ناظمی روبرو می‌شویم که منتظر رسیدن بازرس به مدرسه است؛ اما تا پایان داستان، از بازرس خبری نمی‌شود. این انتظار بیهوده، پاسخی نمی‌یابد. (ن.ک: ساعدی، ۱۳۵۶).

در *واهمه‌های بی‌نام و نشان*، گوشه‌های دیگری از زندگی ملال‌آور و رقت‌بار شهری نمایان می‌شود. شخصیت‌های این داستان‌ها، هر یک به نوعی گرفتار بطلت، بی‌هدفی، روزمرگی و پوچی زندگی شده‌اند. این شخصیت‌ها گاه برای رهایی از این وضع دست به خودکشی می‌زنند و گاه به جنون می‌رسند. در داستان *دو برادر* از این مجموعه، برادر کوچک کار می‌کند و برادر بزرگ‌تر، همواره در حال خوردن، خوابیدن و خواندن است. پیرزن صاحبخانه آن‌ها را وادار به ترک خانه می‌کند. خانه جدیدی که به آن نقل مکان می‌کنند، پر است از حشرات ریز و گوناگون. در میان این حشرات، کرم‌های سبز رنگی هستند که هم‌چون چوب‌کبریت، موازی هم می‌خزند. برادر بزرگ، میان خود و آن‌ها شباهتی می‌بیند و این شباهت، چیزی نیست جز بیهودگی و پوچی حیات. «منم مثل اینام. منم یه کرم موازی‌ام. منم بی‌هدفم. منم همین جوری می‌رم و خسته نمی‌شم و نغله نمی‌شم.» (ساعدی، ۱۳۵۵: ۳۰). عامل این احساس، شاید وقایع سیاسی زمانه شخصیت‌هاست. در داستان، یک بار به کودتای بیست و هشتم مرداد (۱۳۳۲ ه.ش) اشاره می‌شود. در ادامه داستان، روزنه‌هایی از امید به روی برادر بزرگ‌تر گشوده می‌شود؛ اما در پایان می‌بینیم که آن روزنه‌ها نیز نجات‌بخش نیستند و در نهایت، خودکشی برادر بزرگ‌تر را به دنبال دارند.

در داستان *تب*، «کاف» شخصیت داستان، در یک روز آفتابی، درحالی که به قول خودش عینک زیبایی بر چشم زده و همه چیز را خوب می‌بیند، تصمیم به خودکشی می‌گیرد. او به دوستانش اطلاع می‌دهد که قصد خودکشی دارد و آن‌ها او را جدی نمی‌گیرند. در پایان روز، پس از آنکه یک روز سرشار از خوشگذرانی را در کنار دوستانش گذرانده و درست زمانی که دوستانش مطمئن هستند که دست به چنین کاری نمی‌زند، به زندگی خود خاتمه می‌دهد. «کاف» که از زندگی کسالت‌بار و بیهوده خسته شده، با خودکشی قصد تجربه مرگ و خاتمه دادن به این زندگی را دارد. به نظر می‌رسد، همان‌طور که معنی زندگی برای «کاف» چندان جافتاده نیست، معنای خودکشی را نیز بحقیقت درک نکرده است. (همان).

در داستان *آرامش در حضور دیگران*، شخصیت اصلی به جنون می‌رسد. بطلت و پوچی زندگی بی‌هدف و یکنواخت روزمره، از زبان «ملیحه»، یکی از شخصیت‌های داستان، این‌گونه بیان می‌شود: «زندگی بیخود و مسخره‌ایه. خودمو حسابی عاقل و باطل و بی‌مصرف حس می‌کنم. نه مثل قدیمی‌ها شدیم

و نه مثل تازه‌ها... یه چیز غریبی داره منو هلاک می‌کنه، نمی‌فهمم چه کار کنم؛ دارم دیوونه می‌شم» (همان: ۲۰۷). آن‌چه این شخصیت را به این درجه از ناامیدی رسانده، حس بیهودگی و بی‌معنایی زندگی است.

خودکشی برادر مرد جوان در این داستان، نمونه دیگری از رسیدن به بی‌معنایی زندگی است. *عزاداران بیل*، اثر دیگر ساعدی، تصویرگر گوشه‌هایی از زندگی روزمره آدم‌هایی است که هر یک به نوعی گرفتار ابتدال و روزمرگی شده‌اند؛ افرادی که فقر مادی و معنوی آن‌ها درهم آمیخته و از آنان انسان‌هایی وابسته، توسری‌خور و بی‌هدف ساخته است. آدم‌های داستانی ساعدی در این آثار، بدون داشتن آرمان و هدفی والا، از بی‌حوصلگی، افسردگی و گیجی غریبی رنج می‌برند. روی هم رفته، ساعدی از خلال داستان‌های خود آوایی دلزده و تاریک سر می‌دهد؛ آوایی که از شکست، تسلیم شدن و احساس بیهودگی غالب بر دوران حیات نویسنده خبر می‌دهد. او در یکی از داستان‌هایش در این باره می‌گوید: «در این زمان، بیهودگی، قدرت تازه‌ای است که هر قدرتی را اسیر خود کرده است... بیهودگی، شیطان تازه‌ای است که همه را اسیر خود کرده» (سیف الدینی، ۱۳۷۸: ۲۰۲).

#### ۲-۴. مسخ‌شدگی

از جمله نکات قابل ذکر در داستان‌های ساعدی، توجه به مسأله مسخ و دگرگونی و از دست رفتن هویت فردی انسان‌هاست. *عزاداران بیل*، نمونه بارز این امر است. آدم‌های این داستان، هویت فردی ندارند. هیچ یک از آن‌ها قادر به تصمیم‌گیری نیست. همه آن‌ها تنها به یک نفر وابسته و متکی‌اند. در بخش‌های چهارم و هفتم این داستان، با مسخ آدم‌ها مواجه می‌شویم. در بخش چهارم، مرگ گاو، باعث مسخ و تغییر هویت صاحب آن می‌شود. در غیاب مشدی حسن، گاو او می‌میرد و او پس از بازگشت و مواجهه با این اتفاق، دچار پریشانی و جنون می‌شود. افکار پریشان، نهایتاً او را به رفتاری غیرانسانی سوق می‌دهند و به هیأت گاو خود در می‌آید: «تمام شب، نعره گاو تازه نفسی که در کوچه‌های بیل می‌گشت، همه را بی‌خواب کرده بود... مشدی طوبا پنجره را باز کرد و رفت پشت بام طویله و از سوراخ پشت‌بام که نگاه کرد، مشدی حسن را دید که کله اش را توی کاهدان فرو برده، پا به زمین می‌کوبد و نعره می‌کشد؛ مثل نعره گاویشان؛ آن وقت‌ها که مشدی حسن از صحرا می‌آوردش... مشدی حسن هم‌چنان که نشخوار می‌کرد، گفت: من مشد حسن نیستم؛ من گاوم؛ من گاو مشد حسن هستم» (ساعدی، ۱۳۴۹: ۱۲۶-۱۲۲).

در بخش هفتم، یکی از اهالی گرفتار بیماری عجیبی می‌شود؛ به گونه‌ای که مدام در حال خوردن است و هیچ‌گاه سیر نمی‌شود. این بیماری در نهایت او را از هیأت انسانی خارج کرده، موجب طرد او از جامعه انسانی می‌شود. «جانور عجیبی آمده بود به بیل و زده بود به خرمن. به هیچ چیز شبیه نبود. پوزه اش مثل پوزه

موش دراز بود. گوش‌هایش مثل گوش موش کوچک بود؛ اما دست و پایش سم داشت. دم کوتاه و مثثی‌اش راست ایستاده بود؛ مثل دم بز. دو تا شاخ کوتاه که تازه می‌خواست از زیر پوست بیرون بزند، پایین گوش‌ها دیده می‌شد. زور که می‌زد، پلک‌هایش باز می‌شد و چشم‌هایش که مثل چشم‌های قورباغه بالا را نگاه می‌کرد، از زیر شاخ‌ها پیدا می‌شد» (همان: ۲۰۶). مسخ شدن «مشدحسین» به هیأت گاو و «موسرخه» به هیأت جانوری عجیب، یادآور مسخ کافکا و کرگدن‌های یونسکو است. به‌طور کلی، عزاداران بی‌نمایشگر فساد و پستی شخصیت‌ها، خرافات، فقر، بیماری، خیانت و نابودی ارزش‌ها و عزت نفس انسانی، گم‌شدگی هویت، مسخ، تنهایی، آوارگی و مرگ است.

در داستان ترس و لرز نیز با گونه‌ای دیگر از مسخ و تغییر هویت انسانی مواجه می‌شویم؛ با این تفاوت که تغییر، همه افراد آبادی را دربرمی‌گیرد. در قصه ششم این مجموعه، غریبه‌ها با وابسته کردن اهالی آبادی از راه تغذیه آن‌ها، زندگیشان را دگرگون می‌کنند. آن‌ها به تنبلی عادت می‌کنند و در نهایت، با رفتن غریبه‌ها، آشوب و بلوا آبادی را فرا می‌گیرد. اهالی آبادی که گویی مسخ شده و از چهره انسانی خارج شده‌اند، به جان یکدیگر می‌افتند؛ از هم دزدی می‌کنند و با هم گلاویز می‌شوند. افراد ناشناس که معلوم نمی‌شود که بوده و از کجا آمده بودند، بعد از برهم زدن نظم آبادی، یک‌باره ناپدید می‌شوند. «همل آن‌ها تغییر شکل داده، چاق شده، گرد شده، باد کرده بودند و به کندی روی زمین می‌غلتیدند و به جلو می‌خزیدند» (ساعدی، ۱۳۹۳: ۱۹۱)

### ۳. نتیجه‌گیری

مهم‌ترین مؤلفه‌های عبث‌گرایی در آثار ساعدی عبارتند از: دلهره و هراس، مرگ اندیشی، پوچی و بطالت زندگی و مسخ‌شدگی. این مؤلفه‌ها در تمامی آثار او با درجات مختلف قابل مشاهده‌اند؛ به عنوان نمونه، در *واهمه‌های بی‌نام و نشان*، مرگ اندیشی بر دیگر موارد غلبه دارد و در *شب‌نشینی باشکوه*، بطالت و بیهودگی زندگی. مسلّم آن است که داستان‌های او عمدتاً ترس‌ها و هراس‌های مبهم، گرفتاری‌ها و مشکلات روانی آدم‌ها، تنزل روابط انسانی، افسردگی و نومیدی و تا حدودی مرگ را به معرض نمایش می‌گذارند.

ساعدی از جمله داستان‌نویسانی است که بشدت از فضای سیاسی زمانش تأثیر پذیرفته است؛ از همین روست که داستان‌های او جامعه‌ای بحران‌زده، بیمار، سرگردان، مسخ شده و تهی از ارزش‌های انسانی را تصویر می‌کنند. فضای وحشتناک و تیره و تار داستان‌ها، بازتابی از تیرگی و اختناق حاکم بر جامعه است. ساعدی با مهارت تمام، در دل وقایع به ظاهر عادی، شخصیت‌هایی مفلوک، هراس‌زده و زبون، محکوم به سرنوشتی رقت‌بار، تنها و مسخ شده را به نمایش می‌گذارد. در آثار ساعدی، هرچند با عناصری چون



تیرگی، ناامیدی، هراس و وحشت، مرگ، فساد و انحطاط و... مواجه می‌شویم؛ اما درجه ناامیدی، مرگ‌اندیشی و رسیدن به بی‌هدفی و پوچی زندگی در آثار او، نسبت به دیگر نویسندگان این دوره، کمتر است. در داستان‌های ساعدی، مرگ‌اندیشی، رسیدن به پوچی و بطلت زندگی و... هیچ یک از ژرفای فلسفی خاصی برخوردار نیستند؛ بلکه زائیده تحولات اجتماع دوران نویسنده‌اند و به عبارت دیگر، اگرچه آثار نویسندگان عبث‌گرا در غرب، همواره از پشتوانه‌ای فلسفی و اندیشگانی برخوردارند، به نظر می‌رسد آثار ساعدی این پشتوانه را ندارند و شخصیت‌های داستان، در مسیری ابتدایی و سطحی به چنین مؤلفه‌هایی دست می‌یابند.

### کتابنامه

استیس، والتر. تی. (۱۳۸۲)، «در بی معنایی معنا هست»، ترجمه اعظم پویا، نقد و نظر، شماره ۲۹، صص ۱۲۳-۱۰۹. اسدی مقدم، بیژن (۱۳۸۳)، بررسی جامعه‌شناختی آثار داستانی غلامحسین ساعدی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: محمد حریری اکبری، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تبریز، تبریز.

پورنامداریان، تقی و مریم سیدان (۱۳۸۸)، «بازتاب رئالیسم جادویی در داستان‌های غلامحسین ساعدی»، زبان و ادبیات فارسی، دوره ۱۷، شماره ۶۴، صص ۴۵-۶۴.

دستغیب، عبدالعلی (۱۳۵۶)، نقد آثار غلامحسین ساعدی. چاپ سوم، {بی جا}: چاپار.

ساعدی، غلامحسین (۱۳۴۹)، عزاداران بیل، تهران: نگاه.

----- (۱۳۵۵)، واژه‌های بی‌نام و نشان، تهران: نیل.

----- (۱۳۵۶)، شب نشینی باشکوه، تهران: امیرکبیر.

----- (۱۳۹۳)، ترس و لرز. تهران: نگاه.

سعادت‌نی، زهرا (۱۳۸۵)، معنا‌باختگی و تأثیر آن در ادبیات داستانی معاصر، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: علیرضا نیکویی، رشت: دانشگاه گیلان.

سیدان، مریم (۱۳۹۶)، «شخصیت‌های روان‌رنجور و روان‌پریش در داستان‌های غلامحسین ساعدی»، ادب فارسی، شماره ۱۹، صص ۱۸۵-۱۶۹.

سیف‌الدینی، علیرضا (۱۳۷۸)، بختک‌نگار قوم: نقد آثار غلامحسین ساعدی از نگاه نویسندگان. تهران: اشاره. شاکری، جلیل و بخشی، بهناز (۱۳۹۴)، «تحلیل روان‌شناختی شخصیت‌های سه داستان گدا، خاکسترنشین‌ها و آشغال‌دونی غلامحسین ساعدی بر مبنای نظریه کارن هورنای»، متن‌پژوهی ادبی، دوره ۱۹، شماره ۶۳، صص

۸۸-۵۵

عباسی، سکینه (۱۳۸۴)، نقد و تحلیل آثار غلامحسین ساعدی، استاد راهنما: جمال‌الدین مرتضوی و یدالله جلالی،

- دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه یزد، یزد.
- فرهادپور، مراد (۱۳۸۲)، *بادهای غربی*. تهران: هرمس.
- فوکو، میشل (۱۳۸۱). *نیچه، فروید، مارکس. ترجمه افشین جهان‌دیده و دیگران*. تهران: هرمس.
- کاشفی، محمدرضا (۱۳۸۰). *فرهنگ و مسیحیت در غرب*. تهران: مؤسسه دانش و اندیشه معاصر.
- مجابی، جواد (۱۳۷۸). *شناخت نامه ساعدی*. تهران: آتیه.
- میرصادقی، جمال (۱۳۶۰). *قصه، داستان کوتاه، رمان*. تهران: آگاه.
- میرعابدینی، حسن (۱۳۷۷). *صد سال داستان نویسی*. تهران: چشمه.

*Archive of SID*